سیاست اجتماعی، توسعهٔ اجتماعی و ضرورت آن در ایران (نقد و بررسی سند کپنهاگ)

دکتر پرویز پیران*

توسعهٔ اجتماعی امروزه در ذهن صاحب‌نظران مسائل اجتماعی، مفهومی پیچیده، مبهم و در عین حال متفاوت است؛ به گونه‌ای که این ابهام هم در مطالعات اندیشمندان غیرایرانی و هم در متون و مقالات منتشر شدهٔ جامعه‌شناسان ایران به چشم می‌خورد. بررسی سند منتشر شده از سوی اجلاس جهانی توسعه اجتماعی مشهور به سند کپنهاگ تا حدودی این مشکل را حل کرده و به این ترتیب، حدود و ثغور مشخصی برای توسعهٔ اجتماعی ارائه داده است. بررسی روند تحولات اجتماعی در جامعهٔ ایران خصوصاً طی دو دههٔ اخیر نشان دهندهٔ روند رو به تزاید بحرانهای اجتماعی است. شناخت و بررسی زمینه‌های تاریخی بروز بحرانهای اجتماعی در ایران، کوششی است برای فراهم آوردن پاسخی به این سؤال که اولاً علت ناکامی جنبشهای اجتماعی در ایران کدام است و ثانیاً موانع اساسی تحقق توسعهٔ اجتماعی آن چیست؟ به رغم روند فوق، امروزه توسعهٔ اجتماعی در ایران ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است که باید بر پایهٔ دو راهبرد اساسی و محوری یعنی شهروندمداری و پایداری محقق گردد.

کلیدواژه‌ها: ایران، توسعهٔ اجتماعی، سند کپنهاگ، سیاست اجتماعی

مقدمه

مفهوم توسعهٔ‌اجتماعی(Social development) مفهومی ناروشن وهمچون بسیاری از مفاهیم علوم اجتماعی و انسانی، سهل و ممتنع است. این مفهوم سهل است و ساده؛ چرا

* جامعه شناس و عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبایی

که به هر تقدیر هر کسی که همچون نگارنده چند روزی در وادی مباحث اجتماعی سیر کرده باشد، برداشتی از آن در ذهن پرورانده و همان چیزی را ارائه می‌دهد که احتمالاً حاوی جزئی از حقیقتی چندبعدی و پیچیده است. لیکن با وارسی بیشتر و تدقیق دربارهٔ این مفهوم، سادگی و سهولت اولیه رنگ می‌بازد و مباحث و نگاههای گوناگونی مطرح می‌شود که مفهوم توسعه اجتماعی را به کلافی درهم تنیده مبدل می‌سازد؛ موضوعات و نگرشهایی که نه تنها متفاوت که گاه متضادند. به عنوان نمونه و صرفاً برای نشان دادن گنگی مفهوم توسعهٔ اجتماعی به تعریف این مفهوم در دو رساله، که از قضای روزگار نگارنده نیز در تدوین هر دو سهمی ناچیز داشته است، اشاره می‌شود. در رسالهٔ اول که راهبرد توسعهٔ اجتماعی در خاورمیانه و شمال آفریقا (Rennie, 2002) نام دارد و زیر نظر کارشناس برجستهٔ بانک جهانی و استادسابق دانشگاه کالیفرنیا در لس‌آنجلس(UCLA) جان،کیت‌رنی(John. Keith Rennie) در ژوئن ۲۰۰۲ تدوین شده است، «توسعهٔ اجتماعی دربر گیرندهٔ بعدی از توسعه است که بر کنش و واکنشهای انسانی، نهادها و روابط اجتماعی با یکدیگر تأکید می‌ورزد و بر آنها تمرکز می‌نماید». در رسالهٔ دوم، که تقریباً همان گروه پیشین باز هم به رهبری رنی در حال آماده‌سازی آن هستند و اولین پیش‌نویس آن در ۱۳ نوامبر ۲۰۰۳ آماده شده است، و عنوان آن تضمین آینده‌ای برای همه (Rennie, 2003) انتخاب شده، توسعهٔ اجتماعی«دگرگونی اجتماعی مثبت» تعریف شده است. هر دو تعریف به‌غایت کلی است و دومی نیز ارزشداورانه به‌شمار می‌رود. دگرگونی اجتماعی مثبت از دید چه کسانی؟ در طلب چه اهدافی؟ در درون چه کارپایه یا قالب و چارچوبی؟ مشروط به چه عواملی؟ در کدام بستر اجتماعی ـ اقتصادی، سیاسی و فرهنگی؛ و دریک کلام در کدام ساختار و با چه ویژگیهایی؟ و سرانجام با چه پیشینه یا «تاریخیتی» (Historicity). می‌توان پاسخ داد که مفهوم مثبت به کار رفته در تعریف دوم، بر آرزویی ناظر است که بنیانگذاران جامعه‌شناسی، تحقق آنها را به انتظار نشسته بودند؛ آرزویی که به یونان باستان بازمی‌گردد. مگر نه آنکه به قول مارتین آلبروو و الیزابت کینگ (Martin Albrow & Elizabeth King, 1990: 17) «تاریخ دور و دراز نظریهٔ اجتماعی و تمایل به بیان حقایق جهان‌شمول، ویژگی دیرپای کوششهایی بوده

است که ماهیت جامعه را جستجو می‌کردند. چنین آرزویی حتی در مورد فلاسفهٔ بزرگی از جمله ارسطو و ابن‌خلدون نیز صادق است که ذهنی تجربی داشتند. برنامه ایجاد علم جامعه که بر آن جامعه‌شناسی نام نهادند، نه فقط بر پایهٔ منزلت علم، بدان سان که در دنیای امروزین فهمیده می‌شود، بلکه همچنین بر دلمشغولی فلسفی دیرپایی استوار است؛ یعنی همان حقایقی که افراد منطقی بر وجود آنها و اهمیتشان مهر قبول می‌نهند و به تأیید آنها مبادرت می‌ورزند. اساساً یکی از قدرتمندترین انگیزه‌های توسعه و تکامل جامعه‌شناسی قرن نوزدهم میلادی بر این باور بنا شده بود که علم جامعه قادر به تولید حقایق جهانشمولی است که برداشتهای سنتی از تولیدشان ناتوان بوده است. در این باره اگوست کنت از ثبات قواعد رفتاری یا اصول بنیادین (maxims) یاد می‌کرد و هربرت اسپنسر انگلیسی ویژگیهای مشترک مجموعه‌های اجتماعی را جستجو می‌نمود و دورکیم فرانسوی برای یافتن چنین حقایق جهانشمول پایداری، به روش مقایسه‌ای ایمان داشت».

حقیقت آن است که چنین آرزویی بنا به ماهیت علوم اجتماعی هرگز تحقق نیافته است؛ چنان که خواهد آمد.

۱) کارپایه مفهومی

تحولات پایانی قرن بیستم و تغییرات آغازین سالهای هزارهٔ سوم، سبب گردیده است تا علوم اجتماعی از کوشش برای یافتن مقوله‌های جهانشمول دست شسته و در پرتو مخاطرات آنچه که جهانی شدن یا جهانی‌سازی نام گرفته است، بیش از پیش به مسئلهٔ حفظ، بررسی و تحلیل پدیده‌ها و ویژگیهای منحصر به فرد (idiosyneratic) روی آورده، آنها را برجسته سازد. نتیجهٔ امر، گذاری روش‌شناختی از جستجوی قانونمندیهای کمّی به تشخیص تفاوتهای کیفی بوده است. از این رو گرچه در سطوح مفهومی؛ جهانشمولی مفاهیم و سازه‌ها (constructs) برقرار است، لیکن مصداق مفاهیم و سازه‌ها در کارپایه‌ها یا قالبهای خاص ضرورتاً یکسان نیستند. پس نمی‌توان «دگرگونی مثبت» به کار رفته در تعریف دوم از توسعه اجتماعی را به معنای تلاش در جهت یافتن قانونمندیهای جهانشمول یا مصداقهای یکسان تعبیر کرد.

اغتشاشی که در بارهٔ مفهوم توسعهٔ اجتماعی وجود دارد، زمانی آشکارتر می‌شود که محققی به دنبال آن در لابه‌لای متون به‌جای مانده از بنیانگذاران جامعه‌شناسی، شروع به جستجو کند. بدیهی است که چنین کنکاشی راه به‌جایی نمی‌برد؛ زیرا مفهوم توسعه، سازه‌ای است که عمدتاً پس از جنگ جهانی دوم جهانی و با عنایت به دگرگونی جوامعی رواج یافته است که بر اساس تمثیلی از گروهبندی اجتماعی جامعه فرانسه در جریان انقلاب کبیر، به جهان سوم شهرت یافته‌اند. لذا از آنجا که در متون و منابع متفکران کلاسیک علوم اجتماعی به طور اعم و جامعه‌شناسی به‌ویژه، نشانی از مفهوم توسعه یافت نمی‌شود، طبعاً سخنی از توسعه اجتماعی نیز به میان نیامده است. جالب آنکه کاربرد مفهوم توسعهٔ اجتماعی نه در جامعه‌شناسی که در روان‌شناسی به‌ویژه روان‌شناسی کودک رایج بوده است. در روان‌شناسی کودک، بحث توسعهٔ اجتماعی بر مهارتهایی ناظر است که در جریان اجتماعی شدن کودک، او را قادر می‌سازد که با دیگران سلوک و رفتار مناسب داشته باشد و به زبان ساده، در دل آنان راهی بیابد و مورد پذیرش قرار گیرد. مرور فرهنگهای لغت انگلیسی نیز در تعریف توسعهٔ اجتماعی چندان یاری رسان نیستند. لغتنامه دانشگاهی وبستر و لغتنامهٔ دانشگاهی معروف و ارزشمند فانگ و واگنالز مطلبی در بارهٔ توسعهٔ اجتماعی ندارند. همین امر در مورد فرهنگهای جامعه‌شناسی نیز صادق است. *لغتنامه جامعه‌شناسی*، تدوین شدهٔ دان کن میشل (Duncan Mitchell, 1970)، *لغتنامه مدرن جامعه‌شناسی*، فراهم آمدهٔ ژرژ. آ. تئودورسون و آشیل. جی. تئودورسون (Geoge A. Theodorson & Achills G. Theodorson, 1970)، *لغتنامهٔ انتقادی جامعه‌شناسی*، تألیف ریموند بودون و فرانسیس یوری کاد (Raymond Boudon & Francois Bourricaud, 1989) *لغتنامهٔ قرن بیستم تفکر چپ*، *راهنمای جامعه‌شناسی مدرن* تألیف رابرت. ئی. ال. فریس (Robert E. L. Faris, 1966)، *راهنمای جامعه‌شناسی* تألیف اسملسر (Handbook of Sociology. ed. Smelser) هیچ یک اشاره‌ای به توسعهٔ اجتماعی نکرده‌اند. جستجو از طریق اینترنت به‌ویژه استفاده از جستجوگرهایی چون یاهو، گوگل و جستجوگرهای تخصصی مانند مقاله‌یاب داستانی دیگر دارند. گر چه بیشتر عناوینی که از

جستجوی رایانه‌ای توسعهٔ اجتماعی به دست می‌آید به روان‌شناسی کودک، تعلیم و تربیت و روان‌شناسی تکاملی مربوط‌اند، لیکن مطالب متنوعی را نیز در قالب مفهوم توسعهٔ اجتماعی ارائه می‌کنند که جامعه‌شناسانه است و به بحث مقالهٔ حاضر برمی‌گردد. در ضمن تنوع مطالب نیز بر اغتشاش یاد شده می‌افزاید. عناوینی چون تعلیم و تربیت، رفاه اجتماعی، خط‌مشی اجتماعی، بهداشت، کجرویهای اجتماعی، امور و مسائل زنان، فقر و فقرزدایی، شهروندی و حقوق اجتماعی، اقلیتها، مسئلهٔ کنارگذاشته‌شدگی، بیگانه ستیزی، مباحث مرتبط با هویت جمعی از ابعاد و منظرهای گوناگون: سرمایهٔ اجتماعی، ارزشها و هنجارها، انسجام و وحدت اجتماعی، مباحث قومی و خرده فرهنگها و دهها موضوع دیگر، به هنگام جستجوی توسعهٔ اجتماعی از طریق رایانه، پیشنهاد می‌شود.

مرور منابع فارسی نیز مشکلات یاد شده را در مقیاسی به مراتب کوچکتر نشان می‌دهد که گویای فقر منابع و مطالعات و پژوهشهاست. آنچه از این منابع به دست می‌آید آن است که توسعهٔ اجتماعی در بخشی از آنها با بی‌دقتی کامل به کار رفته و تعریفی از آن ارائه نشده است و دلیل کاربرد آن نیز معلوم نیست. دیگر آنکه منظور از کاربرد این مفهوم، به همان معنایی که در دههٔ ۱۹۹۰ میلادی و در نتیجه آثار جهانی شدن و یا جهانی‌سازی (Globalization) رواج یافته، نیست. علاوه بر چنین کاربرد کلی‌ای، در اکثر منابع و متون فارسی علوم اجتماعی، نشانی از مفهوم توسعهٔ اجتماعی به معنای فنی و تخصصی آن یافت نمی‌شود. در تمامی شماره‌های *نامهٔ علوم اجتماعی*، نشریهٔ دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران، اشاره‌ای به توسعهٔ اجتماعی (Social development) وجود ندارد. همین وضع در مورد نشریه‌های تخصصی دیگر نیز قابل طرح است. در *نامهٔ انجمن جامعه‌شناسی ایران*، گرچه به برخی از موضوعاتی که در ذیل توسعهٔ اجتماعی مورد بحث قرار می‌گیرند از قبیل سرمایهٔ اجتماعی، فقر و فقرزایی و همبستگی و وفاق اجتماعی پرداخته است، به‌استثنای یک مقاله، اشاره‌ای به توسعهٔ اجتماعی وجود ندارد. در شمارهٔ سوم *نامه انجمن جامعه‌شناسی ایران* در عنوان مقاله‌ای خواندنی از ناصر فکوهی به نام «سنت و مدرنیته در عرصهٔ توسعهٔ اجتماعی در ایران» از توسعهٔ اجتماعی یاد شده است، لیکن بجز دو اشاره

بدان، مطلبی در مورد این مفهوم بیان نشده است. باز هم گرچه در شماره‌های *فصلنامه رفاه* از موضوعاتی همچون سرمایهٔ اجتماعی یاد شده، که در چارچوب توسعهٔ اجتماعی مورد بحث قرار می‌گیرد، لیکن به استثنای «معرفی پایان‌نامه‌ها در بارهٔ توسعهٔ اجتماعی»، در شمارهٔ ۵ نشریهٔ یاد شده، نشانی از توسعهٔ اجتماعی یافت نمی‌شود. در مقدمهٔ معرفی پایان‌نامه‌ها چنین آمده است: «از آنجا که توسعهٔ اجتماعی حوزهٔ گسترده و وسیعی از مسائل اقتصادی ـ اجتماعی را دربر می‌گیرد، با مرور عناوین پایان‌نامه‌های معرفی شده، موضوعات متفاوتی مثل مسائل جمعیتی، فقر، عدالت اجتماعی، آموزش، شهرسازی، توسعهٔ روستایی و منابع انسانی، جلب توجه می‌کند» (فصلنامهٔ علمی پژوهشی *رفاه اجتماعی*، شمارهٔ ۵، صفحه ۱۳). مواردی که در نقل قول بالا یکجا آورده شده است، هر یک به گرایشها و گاه رشته‌های تخصصی متنوعی مربوط‌اند.

اخیراً، منبع‌شناسی نسبتاً جامعی در مورد توسعهٔ اجتماعی به فرجام رسیده است که از جهاتی جالب به نظر می‌رسد و منعکس کنندهٔ شرایط کار علمی به طور کلی و پژوهش به طور اخص است. در پنج سال اخیر آن هم به یکباره توجه به مفهوم توسعهٔ اجتماعی، سیری افزایشی داشته و کاربرد آن رایج گردیده است؛ گرچه چنین توجه و تمایلی را باید به فال نیک گرفت. لیکن در عین حال باید پذیرفت که بخشی از منابع تکراری و برخی دیگر انشاهایی کلی به نظر می‌رسند؛ به نحوی که مطالعهٔ بخش قابل توجهی از منابع مربوط به توسعهٔ اجتماعی، بر آگاهی خواننده چندان نمی‌افزاید. درصد قابل توجهی از منابع موجود توسعهٔ اجتماعی نیز، مقاله‌ها و گزارشهای روزنامه‌ها و مجلات عامه‌پسندند و لذا نمی‌توان از آنها انتظار داشت که به ابعاد مفهومی، نظری و روش‌شناختی توسعهٔ اجتماعی به گونه‌ای ژرف بپردازند؛ زیرا بنا به ماهیت کار، چنین انتظاری منطقی نیست.

بدیهی است که تازه بودن مبحث تا حدودی توجیه اغتشاشی است که در زمینهٔ توسعهٔ اجتماعی وجود دارد. امید است که به تدریج صحنهٔ بحث روشن گردد و ابعاد مسئله مشخص و راهی به روشنایی در افق پدیدار شود. در چنین حال و هوایی، تشکیل اجلاس سران کشورهای جهان در زمینهٔ توسعهٔ اجتماعی منعقده در کپنهاگ پایتخت کشور

دانمارک (ششم تا دوازدهم ماه مارس ۱۹۹۵ برابر بیست و یکم تا بیست و هفتم اسفند ماه ۱۳۷۳) که به اجلاس توسعهٔ اجتماعی مشهور است (WSSD, World Summitt for Social Development) با تصویب بیانیه‌ای تحت عنوان بیانیهٔ کپنهاگ، موضوعات توسعهٔ اجتماعی را مشخص ساخته، با تدوین برنامه عمل (Action Plan)، شیوهٔ اجرای تعهدات را پیشنهاد کرده است. سران ۱۱۸ کشور جهان از جمله ایران ضمن پذیرش تعهدات اجلاس، خود را ملزم به عملی ساختن آنها کرده‌اند. بررسی منابع و مدارک قبل و پس از اجلاس به تعریف روشنی از توسعهٔ اجتماعی منجر نمی‌شود. تنها راه درک معنا و مفهوم اجتماعی از طریق تحلیل محتوای اسناد اجلاس کپنهاگ و سپس مرور سایر منابع و مدارک است. گام نخست در این رابطه، بررسی تعهدات اجلاس است. از طریق تجزیه و تحلیل تعهدات و برنامه عمل اجلاس کپنهاگ، می‌توان به حدود و ثغور این مفهوم و مصادیق آن دست یافت.

۲) تعهدات اجلاس کپنهاگ

تعهدات اجلاس کپنهاگ به شرح ذیل است:

تعهد اول: ایجاد فضای توانمندساز یا قابلیت‌زا در زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، حقوقی و فرهنگی برای توانمندسازی آحاد مردم در دستیابی به توسعهٔ اجتماعی.

تعهد دوم: ریشه‌کنی فقر در جهان آن هم از طریق اقدامات به هم مرتبط و متکی ملی و بین‌المللی به عنوان ضرورتی اجتناب‌ناپذیر و به مثابه رسالت اخلاقی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی نوع بشر.

تعهد سوم: تلاش برای تحقق اشتغال کامل به عنوان اولویتی اساسی در سیاستهای اقتصادی، اجتماعی و توانمندسازی همه افراد برای تأمین نیازهای اساسی آن هم از طریق اشتغال مولد و آزادانه.

تعهد چهارم: بهبود و یکپارچگی اجتماعی از طریق تقویت ثبات اجتماعی و ایجاد جامعه‌ای عادلانه و امن آن هم بر اساس حمایت از حقوق بشر.

تجـزیه و تحلـیل تعهدات یاد شده، چرایی توجه دم‌افزون به توسعهٔ اجتماعی را آشکار ساخته، ضرورت بدون تردید آن را مورد تأکید قرار می‌دهد. چنانچه خواهد آمد، ضرورت مـورد اشاره در چارچوب شرایط ایران با توجه به مشکلات عدیده اجتماعی حال و آینده، دوچـندان می‌گردد. در سطح جهان، اقبال آگاهان سیاسی، دست‌اندرکاران حکومتها، تدوین کنـندگان سیاسـتهای ملـی، اندیشـمندان و پـژوهش‌کنـندگان به توسعهٔ اجتماعی نتیجهٔ دو جـریان بـه هـم پیوسـته اسـت: ۱) شکسـت برنامه‌های توسعهٔ آمرانهٔ دولت و با محوریت اقتصـاد و فـن آن هـم بدون حضور مردم و به‌ویژه گروههای هدف برنامه‌ها؛ عدم توجه به نیازهای واقعی مردم؛ بی‌توجهی و گاه نفی ارزشهای محلی، بومی و حتی ملی؛ عدم عنایت بـه اهمیـت تکثر و ضرورت حفظ ویژگی چند قومی و چند فرهنگی بودن جوامع و تداوم قوانیـن، رویـه‌ها و روشهای تبعیض‌آلود و تبعیض‌آمیز؛ نگاهی تقابلی به سنت و مدرنیته و تلقـی از سـنت بـه عـنوان نگرشی ایستا، کهنه، ارتجاعی و فاقد کارایی از یکسو و رویکرد مـدرن بـه معـنای مثبت، ضروری و تکاملی و رو به جلو. ۲) جهانی‌سازی از بالا و عواقب ناخوشـایند آن. فقـط کافـی اسـت بـرای درک نـتایج سیاسـت تعدیل یا انطباق ساختاری دسـت‌پخت صندوق بین‌المللی پول (IMF) ، به کوچک شدن دولتها بدون توجه به ضعف جامعـه مدنـی و نهادهای اجتماع‌محور و مردم‌محور در جهان سوم، و نیز به شورشهای نان یا شورشهای موسوم به شورشهای IMF ، نظری از سر بصیرت افکنده شود تا معلوم گردد کـه توسـعه سـخت‌افـزار محـور (توسـعه بـه معـنای سـاختمان و آسفالت)، عریان کردن سـرمایه‌داری آن هـم در مـرحلهٔ سـرمایه‌داری قمـاری تحت عنوان قاعده و قانون‌زدایی و برداشـتن موانـع گـردش آزاد سـرمایه در جهان و در یک کلام ایجاد بازار واحد جهانی و وحـدت‌بخشـی کـامل بـه تمامـی بازارها، چه هزینه‌های سنگینی به همراه داشته و چگونه شـهرهای بـزرگ جهـان سـوم در اواخـر دهـهٔ ۱۹۷۰ و اوایـل دهـهٔ ۱۹۸۰ میلادی، صحنهٔ آشـوبهای جـدی گـردیده اسـت. (بـرای مـرور شورشـهای MIF نگـاه کنید به رئیس دانا، شادی‌طلب و پیران، ۱۳۷۹).

جالـب توجـه آنکـه نهادهایـی همچون بانک جهانی، در پرتو چنین رخدادهایی به نقد

خود رسیده‌اند و امروزه بر مباحثی تأکید می‌کنند که اندیشمندان بسیاری از دو دهه پیش تا کنون بر آن پای فشرده بودند و بانک جهانی را به علت بی‌توجهی به مباحث یاد شده، آماج نقدهای کوبنده‌ای ساخته بودند. از این رو گرایش دم‌افزون به توسعهٔ اجتماعی با چنین زمینه‌ای آغاز شده است. علاوه بر موارد فوق، نگاهی علمی به شرایط و تحولات دو دههٔ اخیر ایران نیز مؤید ضرورت دگرگون‌سازی نگاه رایج به امر توسعه است. جامعه ایران اکنون جامعه‌ای شهری و سخت جوان است. گر چه از آهنگ رشد جمعیت به شدت کاسته شده است، لیکن نرخ رشد بسیار بالای دههٔ ۱۳۶۰، زمینه‌ساز تحولات جدی بوده است. جامعهٔ جوان ایران در شرایط انقلاب ارتباطات، مطالبات متفاوتی را مطرح می‌سازد. شهرنشینی شتابان و ناهمگون چهار دهه، نزدیک به یک چهارم جمعیت کشور را به منطقه شهری تهران کشانده است. مسئلهٔ مسکن یا بهتر بگوییم معضل مسکن، پدید آمدن اجتماعات اسکان غیررسمی را شدت بخشیده است. پیش‌بینی می‌شود که درصد بالایی از توسعهٔ شهری آیندهٔ کشور به صورت سکونتگاههای غیررسمی به وقوع بپیوندد. الگوهای سنتی ایجاد اشتغال جوابگوی انبوه افراد در جستجوی کار نیست. نظام آموزشی کشور با الزامات جامعه قرن بیست و یکم همخوانی ندارد. جامعه در حال قطبی شدن است و شکاف بین سطح زندگی اقلیتی سخت ثروتمند و اکثریتی فقیر رو به افزایش است. الگوی دولت به عنوان متولی همه امور جامه ناکاراست. مسائل اجتماعی ضمن تنوع، ابعاد جدی به خود گرفته است. تمامی موارد فوق و موارد ناگفته بسیاری، ضرورت دگرگونی نگاه به توسعه را که مورد اشاره قرار گرفت، دو چندان می‌سازد. توسعه پایدار و شهروندمداری بر پایهٔ مطالعات مختلف و در عرصه‌های گوناگون، راهبردهای بدون جایگزین کشورند. کلیهٔ مفاهیمی که از تجزیهٔ مفهوم توسعهٔ اجتماعی به دست می‌آید، در عین حال اجزای مهم توسعهٔ پایدار نیز محسوب می‌شوند. نمودار شماره یک به این مهم اختصاص دارد که باز هم تأییدی است بر به هنگام بودن و ضرورت پرداختن به توسعهٔ اجتماعی چه در سطح جهانی و چه در سطح ملی.

نمودار ۱ـ اجزای به هم پیوسته توسعهٔ پایدار

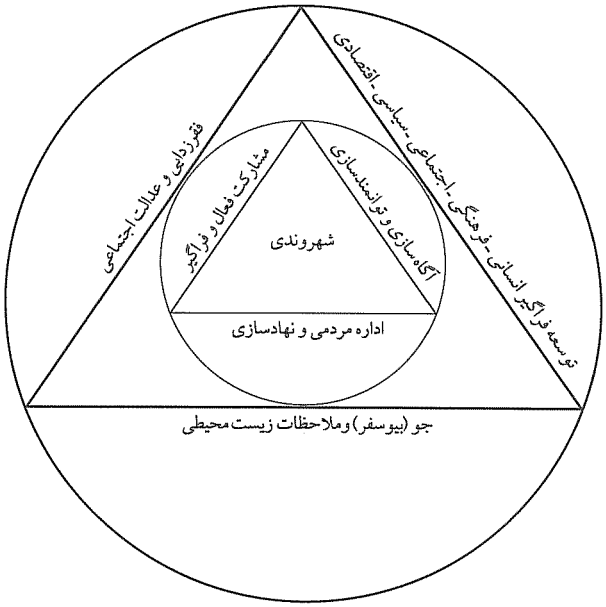

برای درک بهتر اهمیت دو راهبرد شهروندمداری و پایداری به عنوان مهمترین مباحث توسعهٔ اجتماعی، فقط کافی است تا شرایط تهران که امروز بزرگترین مصرف‌کنندهٔ امکانات کشور و عظیم‌ترین مانع توسعهٔ برون‌زا و راستین ایران تلقی می‌شود، مورد ارزیابی قرار گیرد تا عمق ناپایداری جامعه ایران روشن گردد. اساساً توسعه برون‌زای جهان سوم که در واقع چیزی جز فرایند ادغام اقتصاد و جوامع جهان سوم در اقتصاد سرمایه‌داری جهانی نیست، گر چه دنیایی جدید، نگاهی جدید و راهکارهای نوینی را به مردم جهان سوم می‌آموزد و آنان را به عمق عقب‌ماندگی جامعهٔ خویش آگاه می‌سازد و سرانجام آنکه مبارزات رهایی‌بخش ملی و مبارزه برای حقوق پایه‌ای انسان، از جمله آزادی را یاری می‌رساند، در عین حال سبب تحولاتی می‌گردد که خود دهها معضل جدی و عظیم را در

پی دارند. چنین ادغامی، بخش سوم اقتصاد یا خدمات را پیشاهنگ تحولات اقتصادی کشور ساخته، با فاصله‌ای زیاد کشاورزی و صنعت از بخش خدمات عقب می‌مانند.

دگرگونیهای حاصل از پیشاهنگی و رشد سریع بخش خدمات، فوق‌العاده ناهمگون رخ می‌دهند. این ناهمگونی در آرایش فضایی جامعه نیز منعکس می‌شود. تمرکز نزدیک به ۱/۴ جمعیت کشور در منطقه شهری تهران تنها با درک آثار غلبه بخش سوم اقتصاد بر کل اقتصاد قابل درک است. بازده سرمایه‌گذاری در جوامع جهان سوم که به قولی «اقتصادی بر سر ایستاده» دارند، با اندازه و تمرکز فضایی جمعیت رابطه مستقیم دارد. در نتیجه سرمایه‌ای که در بخشهای کشاورزی و صنعت و حتی خدمات و مالی در کل کشور به کف می‌آید، توسط تهران و چند شهر بزرگ زهکشی می‌شود. لذا هر آن کس که سرمایه‌ای گرد آورده است، تهران را بهترین مکان به کارگیری سرمایه خود می‌داند. لذا اقشار مرفه و لایه‌های بالا و میانی طبقه متوسط اکثراً رهسپار تهران و برخی مراکز شهری مهم کشور می‌شوند. در همان حال میزان دسترسی به مشاغل ساده و مشاغلی که به مشاغل پارازیت شهری موسوم شده‌اند نیز با اندازه و تمرکز و تراکم جمعیت رابطه مستقیم دارند. نتیجه آنکه تهیدستان نیز از روستاها، شهرهای کوچک و اکثر نقاط کشور راهی چند نقطه شهری و به‌ویژه تهران می‌شوند. تنها گروههایی به مهاجرت رغبت ندارند که تحرک مکانی آنان با خطرپذیری همراه است؛ یعنی نه سرمایه کافی و مطمئنی دارند که نگران فلاکت در مقصد نباشند و نه آن‌قدر بی‌چیز و مفلوک‌اند که مهاجرت آنان با خطرپذیری همراه نیست. حتی آنان که درآمد سالانه درخور توجهی دارند و مهاجرت نیز نمی‌کنند، بخش اعظم سرمایهٔ خود را به تهران یا چند مرکز شهری مهم دیگر گسیل می‌دارند

باید پذیرفت که علوم اجتماعی خنثی و رسمی، مملو از ارزشداوریهایی است که به لباس علم درآمده‌اند. برخی از این پیشداوریها در باب مهاجرت است. مفاهیمی همچون مهاجرت بی‌رویه آن‌چنان بی‌معناست که نیازی به بحث جدی ندارد؛ بی‌رویه از دید چه کسانی؟ نگارنده مهاجرت را هوشمندانه‌ترین تصمیم تهیدستان و ثروتمندان اجتماعات روستایی و شهرهای کوچک می‌داند. اندیشمندان امریکای لاتین بیش از سه دهه قبل

مهاجـرت روسـتاییان بـه مراکـز شـهری را تحـرک مکانی از روستا به شهر خوانده‌اند، که جانشـین قـیامها و انقلابـات روسـتایی محسـوب می‌شود. با ورود گاه سیل‌وار مهاجران به تهـران و چـند مرکـز شـهری دیگـر کشور، پیدا کردن سرپناه به معضلی پایان‌ناپذیر تبدیل مـی‌گـردد. در نتـیجه در کـنار نیروی جاذب قدرتمند سرمایه‌گذاری یا دستیابی به شغل در تهـران و چند مرکز شهری دیگر، نیروی دافعه‌ای نیز فعال می‌شود. نهایتاً جمعیت در منطقه شـهری گسـترده‌ای اسکان می‌یابد. به همین دلیل در حالی که برخی از مناطق ۲۲گانه شهر تهران با از دست دادن جمعیت روبه‌رو هستند و از نرخ رشد جمعیت شهر تهران به شدت کاسـته شـده اسـت (کمـی بـیش از ۲درصد)، منطقه شهری تهران در فاصله دو سرشماری ۱۳۶۵ تـا ۱۳۷۵، بـه طور متوسط ۲۴درصد رشد داشته است. برخی مناطق درون مجموعه شـهری تهـران مـثلاً گوهردشت کرج در فاصله زمانی یاد شده ۴۸درصد رشد داشته است. (نگاه کنید به پیران، ۱۳۶۹، ۱۳۷۰، ۱۳۷۶ و ۱۳۸۱).

تمرکز جمعیتی انبوه و متراکم در مجموعه شهری تهران به معنای جذب امکانات عظیم کشـور برای گردش روزمره چنین موجود عظیم‌الجثه‌ای است. امروزه بخش مهمی از منابع آب بـه شعاع ۳۰۰ کیلومتری پیرامون تهران به تهران هدایت می‌شود تا با الگویی فوق‌العاده گـران و غیرعقلانی به فاضلاب تبدیل شود. شهر تهران بر پایهٔ انبوهی پژوهش و مطالعات از نظـر زیسـت‌محیطـی، ایمنـی، حـوادث طبیعـی و حمل و نقل، و نیز از لحاظ اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و همچنین از حیث سیما و منظر، ویژگیهای کالبدی و فضای سبز کاملاً ناپـایدار ارزیابی می‌شود. مدیریت شهر تهران نیز غیرعقلانی، غیرمشارکتی و ناپایدار است. بـه همیـن دلیل برای ادارهٔ خود در پانزده سال گذشته به فروش فضای متعلق به شهروندان مجبور شده است؛ که تبعات آن هولناک است. فساد گسترده، پدید آمدن طبقه‌ای نوکیسه و مصـرف‌گـرا، همه‌گیری ارزشهای متعلق به لمپنیسم و بی‌حرمتی به قانون، تنها چندمورد از موارد بسیار است. از این رو توسعهٔ اجتماعی به عنوان توسعه‌ای مردم‌محور، شهروندمحور و مشـارکت‌محـور، بـا تأکـید بـر جنـبه‌هـای نـرم‌افـزاری ـ البـته بـدون نفی اهمیت جنبه‌های سـخت‌افـزاری ـ جـزء مهـم توسـعهٔ پایدار زیست‌محیطی است. توسعهٔ اجتماعی به‌سان سایر

موضـوعات مهـم پژوهشی تنها زمانی به فرجامی نیکو می‌رسد که بر پایهٔ تبیین درست شرایط کشور و پیشینهٔ آن استوار شود. این مهم نیز مستلزم تدوین نظریهٔ تبیین‌کنندهٔ جامعهٔ ایران است.

۳) نظریهٔ آغازین هدایت کننده

بـرعکس باور اثباتیون یا پوزیتیویستهای کهنه و نو و تجربه‌گرایان (آمپریسیستهای منطقی و غـیره) ـ که سنگواره‌های کاخ دانش بدانان سخت دلبسته‌اند ـ کار علمی با نگاه (vision) و طـرح نظـریهٔ آغازیـن هدایت کننده و نه باتجربه و مشاهده خالی از اندیشه، آغاز می‌گردد. نگـاه اولیه و نظریهٔ آغازین هدایت‌کننده، گرچه در چارچوب قواعد علمی و اصول شمولی روش‌شناسی و نیز عنایت به شیوه‌های نظریه‌سازی، تدوین می‌گردد لیکن باید بر ویژگیهای جامعـه‌ای ـ کـه پـژوهش و تبییـن پدیـده‌ها در محدوده و شرایط آن جامعه به کار می‌رود تدویـن شود؛ و سرانجام با عنایت به شرایط امروزین و تاریخی آن جامعه به فرجام رسد و بـه کـار برده شود. این امر را دیالکتیک اصول عام ویژگیهای خاص گفته‌اند. در این رابطه، نظـریهٔ سیاسـت و راهبرد سرزمینی جامعهٔ ایران (نظریهٔ ژئوپولیتیک و ژئواستراتژیک جامعه ایران) که به دست نگارنده تدوین شده، می‌تواند جزئی از نظریهٔ آغازین هدایت‌کننده بحث توسـعهٔ اجتماعـی بـه شـمار رود. انـتخاب ایـن نظریه دلایل گوناگونی دارد: نخست آنکه کوششـی اسـت که شرایط تاریخی جامعهٔ ایران را با ویژگیهای امروزین آن پیوند می‌زند و در نتـیجه در جهت درک قانونمندیهای حاکم بر گذشته جامعهٔ ایران و استنتاج علل شرایط کنونـی ره مـی‌سـپرد. دوم آنکـه برخاسـته از شـرایط جامعـهٔ ایـران و به یک معنا بومی و درون‌زاست. سوم آنکه به نحو تنگاتنگی با موضوع توسعهٔ اجتماعی و مباحثی که از تجزیه آن برشـمرده شـد، همخوانـی دارد. سـرانجام آنکـه حاصـل بیش از ۲۰ سال کار پژوهشی مستمر، حول پرسشی واحد است. (نگاه کنید به پیران، ۱۳۸۲ الف و ۱۳۸۲ب).

فوراً باید اضافه کرد که این نظریه حکم قطعی تلقی نمی‌شود. به همین دلیل از دو واژه آغازیـن و هدایـت‌کـننده در معرفـی آن اسـتفاده شـده اسـت؛ تا به عنوان راهنمایی جهت نظم‌بخشی به بحثها و یافتن مسیر به کار رود.

بـر پایه نظریه سیاست و راهبرد سرزمینی، شرایط جامعه ایران و تحولات تاریخ پرفراز و فرود آن، معلول علتی ساده نیست. مجموعهٔ عوامل در کنار یکدیگر و در کنش و واکنش بـا یکدیگـر مسـئول دگرگونـیهای گذشته و شرایط کنونی‌اند. از سوی دیگر در این نظریه، افـراد در قالـب مفهـوم نـیروهای اجتماعی تغییرآفرین یا دگرگون‌ساز، منفعل و برده محیط پیرامونـی خـود نیسـتند، بلکـه بـا شـرایط و پدیـده‌ها و آثار ناشی از آن دست و پنجه نرم کـرده‌انـد و مـی‌کنـند. لـذا آنچـه کـه حاصـل آمده، نقش و نشان عمل نیروهای اجتماعی تغییرآفریـن را بـر خود دارد. بدیهی است که هر چه به گذشته‌های دورتر بازگردیم، حیطهٔ عمـل انسـانها محدودتـر مـی‌گـردد. اما در تمامی ادوار و بدون توجه به درجه پیشرفت و تکـامل هر جامعه مفروضی، انسانهای اندیشمند در جهت انطباق خود با شرایط، طی طریق کـرده‌اند و خود را با شرایط مورد بحث تطبیق داده‌اند؛ ضمن آنکه لحظه‌ای از اندیشه غلبه بـر نیروهایـی کـه بـر آنان حاکم بوده است نیز، غافل نشده‌اند. این تمایل قدرتمند هر روز نیرویـی تـازه گرفـته و بـه پـیش رفـته اسـت؛ تـا بدانجا که توانمندیهای انسان معاصر در چـارچوب سـاختار نظـام سرمایه‌داری، مخرب از کار درآمده است و غلبه بر طبیعت، خط نـابودی آن و بـه تـبع نابودی طبیعت، نابودی نوع انسان را بیش از هر زمان دیگری مطرح سـاخته اسـت. ایـن موضـوع بـه خوبـی دو لـبهٔ متضاد، سازنده و ویرانگر سرمایه‌داری را منعکس می‌کند.

لـذا چنین انطباقی هرگز منفعلانه نبوده، بلکه با توجه به شرایط و امکانات در دسترس، بهیـنه‌تریـن شـیوه‌ها برگزیده شده است؛ گرچه با درک و توان و امکانات امروزین می‌توان بـه نقـد گذشـته پرداخـت. نکته اساسی آن است که مسئله را نباید در پذیرش جبری کور خلاصـه کـرد. اساساً تعریف آزادی چیزی جز شناخت جبرهای حاکم بر زندگی و واکنش بـدان چیزها نیست. این امر در مورد انسان ایرانی نیز صادق است. تردیدی نیست که ایران در منطقه‌ای نیمه خشک، حداقل پنج اقلیم را در کنار هم دارد. تنوع اقلیمی به طور خلاصه بدین استنتاج منجر می‌شود که تغییرات دما یا گرمی و سردی در همه جا یکسان نیست؛ در نتـیجه دگرگونـی اقلـیمها همـزمان صـورت نمی‌گیرد. در اقلیمی سبزی زمین رو به زردی

می‌نهد و درجه حرارت کشنده می‌شود اما در جایی دیگر این امر با مدتی تأخیر رخ می‌دهد. انسان که حیوانات بسیاری را اهلی ساخته است از این تفاوتها سود جسته، الگوی جالبی را سامان می‌بخشد و اولین رکن ساختار جامعه ایران یعنی نظامی نایکجانشین سربرمی‌آورد. زندگی ایلیاتی مبتنی بر کوچ فصلی انسان و دام، کهن‌ترین الگوی زندگی در سرزمین ایران است. کوچ به دو شکل کلی انجام می‌شود: کوچ فصلی کوتاه و کوچ فصلی بلند؛ که دومی از ییلاق به قشلاق و برعکس اتفاق می‌افتد.

نظام ایلیاتی نظامی است مبتنی بر خون و تبار با سلسله مراتبی کاملاً تعریف شده که بر پدرسالاری و اطاعت محض از رهبران ایل بنا شده است. کوچ، نماد زندگی خانه بدوشی و نبرد دائمی با طبیعتی خشن است. جنگاوری، حاصل چنین شیوه‌ای است که انسجام اجتماعی را رمز پایداری ایل می‌سازد. انسجام اجتماعی یا به بیان ابن‌خلدون در *مقدمه* گرانسنگ او بر تاریخ مفصل اقوام گوناگون، «عصبیه»، عضو ایل را در مجموعهٔ روابط اجتماعی مستحیل می‌سازد و جایی برای هویت متکی بر فرد باقی نمی‌گذارد. در نتیجه کلیِ وحدت یافته پدید می‌آید. از این رو انسجام اجتماعی، مکانیسم دفاعی ایل است که فرمانبری اعضا از رهبران را مهمترین چشمداشت اجتماعی می‌سازد. تنها مشکل ایل در سرزمینی نیمه خشک، وقوع خشکسالی ادواری است. خشکسالی ادواری حیات ایل را در معرض نابودی قرار می‌دهد. دام در کنار چشمان صاحبان خود یکی پس از دیگری بر زمین می‌غلطد و می‌میرد. چاره کار چیزی جز غارت جماعات یکجانشین نیست.

در کنار رکن اول ساختار جامعهٔ ایران، کشت و کار به رکن دوم جامعه جان می‌بخشد. کشاورزی در سرزمینی نیمه‌خشک، الگوی خاص خود را داراست. اساساً دو الگوی کلی کشاورزی وجود دارد: یکی نظامی است که واحدهای آن مزرعه است و دومی نظامی است مبتنی بر روستانشینی یا دهات متمرکز. نظام مبتنی بر مزرعه، غالباً در مناطقی که دارای باران فراوان است شکل می‌گیرد. معمولاً مزرعه بر مالکیت فردی و خانواری متکی است. در جامعهٔ ایران محدودیت منابع آب به عنوان مکانیسم پخشایش جمعیت بر فضای جغرافیایی عمل می‌کند. هر جا منبع آب محدودی وجود دارد، تعداد معینی خانوار بر گرد

آن جمع می‌شوند و به کشاورزی می‌پردازند. ماحصل این امر، پیدایش دهها هزار روستای کم‌توان، با جمعیتی محدود است. در اکثر بخشهای سرزمین ایران، میزان زمین با منابع آب قابل مقایسه نیست. از سوی دیگر کشاورزی ایران عمدتاً بر کشت دیم استوار بوده است و تعداد رودخانه‌های چهارفصله از شمار انگشتان دستها به زحمت فراتر می‌رود. لذا روستاییان در دانشگاهِ زندگی می‌آموزند که قادر به ادامه حیات بر پایه شیوهٔ تولید متکی بر کشاورزی صرف نیستند. از این رو ترکیب ظریفی بین کشاورزی محدود، دامداری بر پایهٔ چند رأس دام و صنایع دستی برقرار می‌شود. (نگاه کنید به اشرف، ۱۳۵۴ و پیران، ۱۳۷۴). بدیهی است که شرایط در پیرامون رودخانه‌های پر آب و مناطق کنار دریای مازندران و بخشهایی از جنوب غربی کشور، متفاوت بوده است. همزیستی ایلات جنگاورِ سخت منسجم و روستانشینان کم‌توان و کم‌جمعیت، که با خشکسالی ادواری دچار مشکل می‌گردند ایلات را به تهاجم و غارت و تخریب جدی روستاها وامی‌دارد. فقدان امنیت، واژهٔ تبیین‌کنندهٔ رابطه ایل‌نشینی و روستانشینی است. لذا امنیت به مفهومی فوق‌العاده راهبردی بدل می‌گردد. نزاع ایلیاتی و روستایی، صحنهٔ دائمی زندگی انسان ایرانی تا دوران معاصر بوده است. در نتیجه ایجاد امنیت، مهمترین خواست اجتماعات روستایی به‌شمار می‌رفته است. این امر تنها یک روی سکه است، چنانچه خواهد آمد، عوامل دیگری سبب می‌شود که تحولات بعدی جامعه حول مفهوم امنیت شکل گیرد.

همان گونه که اشاره شد، دگرگونیهای جامعهٔ ایران را نمی‌توان بر پایهٔ یک عامل تحلیل نمود. در کنار ناامنی ناشی از همزیستی ایل و روستا، عوامل دیگری بر اهمیت امنیت می‌افزاید: موقعیت ژئوپولیتیکی ایران از آن جمله است. چنانچه به نقشهٔ جهان در ادوار مختلف دقت شود، معلوم می‌گردد که ایران پل ارتباطی سه قارهٔ شناخته شدهٔ جهان تا دوران جدیدبوده است. این موقعیت از دو نظر اهمیت دارد: نخست آنکه ایران به صحنهٔ درگیریهای دائمی منطقه‌ای، فرامنطقه‌ای و جهانی تبدیل می‌شود؛ درگیریهایی که به علت زندگی دهها ایل بزرگ در درون و پیرامون ایران تشدید می‌شود. علاوه بر ایلات، قدرتهای محلی، منطقه‌ای، فرامنطقه‌ای و جهانی دائماً به سرزمین ایران دست‌اندازی می‌کرده‌اند یا در

درگیریهایی که قدرتهای مختلف به‌راه می‌انداخته‌اند، کشور ایران چندان به دلیل موقعیت ژئوپولیتیکی نمی‌توانسته است، از درگیری مصون نبوده است. بدین دلیل آثار بسیاری بر ناامنی حاصل از چنین کشاکشهایی تأکید روا داشته‌اند. مرحوم پیرنیا در کتاب ارزشمند *ایران باستان* به خوبی به تشریح مسئله پرداخته است. اساساً پیدایش حکومت ماد به عنوان اولین حکومت متمرکز با ارتش حرفه‌ای را معلول ضرورت حفظ امنیت غرب سرزمین ایران به علت تهاجم دائمی اقوام آشور، بابل و ایلام دانسته‌اند. چنین ناامنی دائمی، مجدداً مسئلهٔ امنیت را به مثابه راهبردیترین ضرورت جامعه مطرح می‌ساخته است. ضرورت ایجاد امنیت داخلی و خارجی، پیدایش اتحادیه‌های ارادی دفاعی را در دستور کار قرار داده است. «اتحادیه‌های ارادی دفاعی، نوعی حکومت ملوک‌الطوایفی در مقیاس کوچک به شمار می‌رفت. این اتحادیه‌ها از چند خانواده تیره‌ای تشکیل می‌شد و مسکن آن ده بود که ویس می‌گفتند و از چند تیره، عشیره یا قبیله ترکیب می‌یافت و محل سکنای آن بلوک بود که در ایران باستان بدان گئو می‌گفتند و چند عشیره قوم یا مردمی را تشکیل می‌داد و محل سکنای آن ولایت بود که آن را دَهیو می‌گفتند. رؤسای خانواده‌ها، رئیس تیره و رؤسای تیره‌ها رئیس قبیله را انتخاب می‌کردند. رئیس قوم یا ولایت نیز در اوایل انتخابی بود» (پیرنیا، بی‌تا، همچنین پیران، ۱۳۶۸: ۱۰ ـ ۹).

باید توجه کرد که نظام پدید آمده گرچه پدرسالارانه بود، لیکن با معیارهای دنیای کهن سخت دموکراتیک و متکی بر انتخاب بوده است. ناامنی بر پایهٔ دو عامل یاد شده و تداوم جنگها باعث شد تا اختیارات افراد انتخابی به سرداران جنگی واگذار شود. تداوم این تفویض اختیار، نظام را به الگوی استبدادی سوق داد. اتحادیه‌های ارادی دفاعی نیازمند ارتش حرفه‌ای بودند. جایگاه چنین نظامی در کنار عوامل مهم دیگری چون تجارت، رکن سوم جامعهٔ ایران را شکل بخشید که همانا نظام شهری و زندگی شهرنشینانه بود.* با این

* تردیدی نیست که شهر بر اثر عوامل گوناگونی شکل می‌گیرد و یا ادامه حیات می‌دهد. اما

ادامهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد ←

حساب سه رکن جامعهٔ ایران یعنی اجتماعات ایلیاتی، اجتماعات روستایی و اجتماعات شهری در همزیستی کاملی برای قرنها ساختار جامعهٔ ایران را پدید آوردند. ضرورت ایجاد و حفظ ارتش حرفه‌ای یا ارتش ایستاده (standing army) تفاوت مهم جامعه ایران با جوامع اروپای غربی است.

اما عامل مهم دیگری نیز در الگوی مورد بحث وارد شده، نقش بی‌مانندی ایفا می‌نماید. با افزایش مازاد تولید، به تدریج مبادله در محدوده‌های وسیع و وسیعتری جریان یافت و راههای تجاری شکل گرفت.برعکس باور ایمانویل والرشتاین که پیدایش نظام جهانی را به دوران سرمایه‌داری نسبت می‌دهد، این نظام در مفهوم وسیعتر آن در چارچوب ساختارهای ماقبل سرمایه‌داری مدرن و بر پایهٔ نوعی سرمایه‌داری اولیه ـ که از سوی ماکس وبر، جامعه‌شناس ژرف‌اندیش آلمانی به خوبی موشکافی شده ـ شکل گرفته است. طبیعی است که با راه افتادن تجارت در راههای دور، ایران ـ با توجه به موقعیت سر راهی ممتاز خود ـ محل تلاقی راههای تجاری می‌گردد. سه راه عمده تجاری از دوران اشکانیان یعنی راه استخر، کرمانیا، سیستان به هند و چین و ماچین، راه کناره خلیج فارس به سیراف، بصره، شامات، انطاکیه، اروپا و شمال افریقا و راه معروف به جاده ابریشم هر سه از بخشهای وسیعی از ایران می‌گذشته‌اند. لذا تمایل حکومت به تمرکز و تبدیل شدن به امپراطوری‌ای وسیع، به طور طبیعی شکل می‌گیرد. متأسفانه نقش تجارت در اقتصاد و تحولات گذشتهٔ کشور مورد ارزیابی دقیق قرار نگرفته است. در تحلیل جامعهٔ ایران، آن هم

نخستین شهرها در هر جامعه‌ای بر پایهٔ عامل موجده مهمی پدیدار می‌شوند. شهر در ایران چنان که جامعه‌شناس گرانقدر ایرانی، احمد اشرف به‌خوبی نشان داده، جایگاه نظام شه‌پدری به شمار می‌رفته است. به همین دلیل شهر و قلمرو حکومت در منابع و متون تاریخی مترادف هم به کار می‌رفته است. «دراز کن دست خود را ای سلطان مسعود تا دراز کند به بیعت هر آنکه در شهر تست، هر آنکه در سخن تست» *تاریخ بیهقی*. از این رو تمرکز قدرت، ایجاد نظام اداری عریض و طویل و وجود ارتش حرفه‌ای، مهمترین عوامل شکل‌گیری شهر در ایران است.

تحت تأثیر الگوی اروپای غربی، مناسبات ارضی جایگاه مهمتر و تا اندازه‌ای غیرواقعی به کف آورده است. اساساً الگوی کشاورزی در ایران نه با تحلیلهای جامعه‌شناختی مربوط به اروپای غربی قابل پیگیری است و نه با نظریه پاتریمونیالیسم و نه با نظریهٔ شیوه تولید آسیایی مارکس و انگلس. به قول مرحوم استاد مهرداد بهار در اثری ماندگار، شرایط ایران با شرایط جوامعی که شیوهٔ تولید آسیایی قادر به تبیین آنهاست، تفاوتی اساسی دارد. زراعت دیم، محدودیت منابع آب، قدرت پایین اجتماعات روستایی، تماماً با مقوله‌های مطروحه در نظریهٔ یاد شده مغایر است (نگاه کنید به بهار، ۱۳۷۶: ۶۲ ـ ۴۹).

گر چه باید اذعان داشت که نظریهٔ ژئوپولیتیک و ژئواستراتژیک جامعهٔ ایران با نظریهٔ وجه تولید آسیایی، مشابهتهایی دارد، لیکن نظریهٔ ژئوپولیتیک، عواملی فراتر از شرایط اقلیمی صرف را در تحلیل وارد می‌سازد. به هر تقدیر، اهمیت فوق‌العاده تجارت خود به دو مسئلهٔ اساسی جان بخشیده است: نخست آنکه هر حکومتی در تلاش بوده تا بخش بیشتری از راههای تجاری را به سرزمین خود بیفزاید و از سوی دیگر ایجاد امنیت راههای تجاری، حیاتی بوده، در نتیجه کشمکشهای جدیدی به‌راه افتاده، بر اهمیت مفهوم امنیت می‌افزوده است. چنان که اشاره شد همین کشاکشها عامل تبدیل نظام نسبتاً دموکراتیک ایران به نظام استبدادی شناخته می‌شود. باید توجه داشت که الگوی زورمداری در ایران، دارای کارکردهای بدون جایگزینی بوده است؛ کارکردهایی که تا انقلاب مشروطیت یا در واقع ظهور دنیای مدرن، به حیات خود ادامه داده، سبب بازتولید نظام زورمندمدار شده است. اما نکتهٔ متفاوت در نظریهٔ سیاست و راهبرد سرزمینی، آن است که این راهبرد را نتیجه تصمیم ارادی گروههای اجتماعی می‌داند. چنانچه نیروهای اصلی جامعه را نیروهای اجتماعی تغییرآفرین بنامیم (در مقابل واژه طبقه که در غرب کاربرد داشته است)، نیروهای اجتماعی تغییرآفرین در بازتولید الگوی زورمندمداری به توافقی نانوشته رسیده‌اند: نخست آنکه تجار و پیشه‌وران شهری به دو جهت الگوی استبدادی را پذیرا بودند. از یک سو الگوی زورمندمداری به دستگاه عریض و طویل اداری منجر شده، از سوی دیگر وجود ارتش حرفه‌ای، خود، سبب مصرف قابل ملاحظه و لذا رونق بازار داخلی می‌شده است.

امنیت راهها نیز به شدت بر این رونق افزوده، تجار و پیشه‌وران شهری سهمی عمده در انباشت سرمایه به کف می‌آورده‌اند. در مقابل، استقلال صنفی و فرایند تبدیل شدن به طبقه‌ای متمایز را از دست می‌داده‌اند؛ معامله‌ای که هر تاجر شهری با روان‌شناسی حرفه‌ای خاص خود آن را می‌پذیرد.

دوم آنکه انبوه روستاییان به دلیل ناامنی حاصل از تهاجمی دائمی ایلات، قادر به گردهم آمدن و تشکیل واحدهای قدرتمند، نبوده‌اند و از سوی دیگر می‌دانسته‌اند که در هر نظامی مازاد خود را از کف می‌دهند. اما در الگوی زورمندمداری نه تنها به امنیت نسبی می‌رسیده‌اند، بلکه به علت عدم شکل‌گیری مالکیت فردی بر زمین و عدم شکل‌گیری زمینداری بزرگ، ده ماه از سال، خود کارفرما بوده، به قول معروف آقا بالا سری بجز کدخدا نداشتند که او هم، هم‌ولایتی و با اکثر مردم ده فامیل بوده است. پس آنان نیز مالکیت فردی بر زمین را با امنیت معاوضه نموده‌اند. سرانجام آنکه رهبران ایلات تنها نیروی متشکل برای شکل دادن به بدنهٔ ارتش حرفه‌ای را در اختیار داشته‌اند، لذا زورمندمداری بیش از هر نیرویی به نفع آنان بوده است. بیهوده نیست که بیش از هزار سال، ایلات قدرت سیاسی را در اشغال خود داشته‌اند (نگاه کنید به پیران، ۱۳۶۸ ـ ۱۳۷۴ و پیروز ۱۳۷۴).

برای درک ناامنی و اهمیت تجارت در سرزمین ایران کافی است توجه شود که ایران جزو معدود کشورهای جهان است که بیش از ۱۲۰۰ جنگ ثبت شده جدی را از سر گذرانده است. بخش عمدهٔ این جنگها برای حفظ راههای تجاری، ایجاد امنیت، گسترش کنترل بر راهها و سرکوب قدرتهایی بوده است که امنیت راهها را به خطر می‌انداخته‌اند. به همین دلیل کشف راههای دریایی و اهمیت یافتن حمل و نقل دریایی، انحطاط ایران را رقم زده است. تلاش نادر شاه افشار در حمله به شیبک خان در ترکمنستان کنونی و حمله به عثمانی از جمله آخرین تلاشهای حکومت ایران برای حفظ موقعیت ژئوپولیتیکی حاصل از تجارت در راههای دور بوده است. در بی‌نتیجه بودن این تلاشها و خالی بودن خزانه، تنها راه باقی‌مانده حمله به هندوستان و غارت آن سرزمین محسوب می‌شده است. در نتیجه «به‌رغم آسمان طوفان‌زای سیاست و چکاچاک دائمی شمشیرها و آمدن و رفتن

خاندانهـای حکومـتگر، بـا گرانجانـی شـیوه‌هـای تولـید ماقـبل سـرمایه‌داری روبه‌روایم». همزیسـتی شـیوه‌هـای تولـید ماقـبل سـرمایه‌داری، همزیستی روستا، ایل ، شهر و سرانجام تعـادل نـیروهای اجتماعی تغییرآفرین برای قرنها به تعادل گرانجان جامعه ایران منجر شده اسـت. اساسـاً باید توجه داشت که هرگاه در تاریخ هر جامعه‌ای، نیروهای تغییرآفرین (در غـرب طـبقات) به تعادل رسند و طبقه‌ای نتواند طبقات دیگر را از میدان به‌در برد، نیرویی فراطبقاتـی برفـراز طـبقات اجتماعـی، قدرت به کف می‌آورد. حتی در غرب هر گاه تعادل طبقاتـی بـه دسـت آمـده، قـدرت بـه زورمندمداری تبدیل شده است (آخرین بار پیدایش قدرتهـای مطلقه اروپایی در پایان قرون وسطی یعنی زمانی است که سرمایه‌داران نوپا قادر نـبودند بـر فـئودالها غلـبه کنند و فئودالها نیز قادر به سرکوب سرمایه‌داری نوپا نبودند) لذا دیکـتاتوری با توافق نیروهای تغییرآفرین در ایران باز تولید شده، قرنها به حیات خود ادامه مـی‌دهـد و در ایـن بازتولـید، ایجـاد امنیت، توجیه اساسی و محمل توافق است. اما همین توافـق سـبب می‌شود تا نیروهای تغییرآفرین اجتماعی از تکامل تاریخی خود باز ایستند و قـادر بـه طـی کردن مسیر انکشاف طبقاتی نباشند و در حالت جنینی باقی بمانند. در نتیجه هویـت بـر پایـهٔ عضویت در دودمان، عشیره و ایل و تبار، جای خود را به هویت فردی و وابسـتگی به جایگاه اکتسابی ندهد. باید توجه داشت که مهمترین عامل نهادینه شدن قانون نـیز مالکیـت خصوصی و پاسداری از آن بوده است. با عدم تحقق تحولات یاد شده قانون نـیز بـه جایگـاه رفـیع خـود دسـت نمی‌یابد و اخلاق اجتماعی بر پایهٔ اخلاق مدنی شکل نمـی‌گـیرد. در چنیـن شـرایطی، جامعهٔ مدنی و نهادهای وابسته بدان در حالت جنینی باقی مـی‌مانـند و مذهب بسیاری از کارکردهای جامعه مدنی و نهادهای آن را بر عهده می‌گیرد. آثـار و نـتایج تداوم الگوی زورمندمداری فراوان است که در زیر به برخی از مهمترین آنها کـه بـه موضـوع توسـعهٔ اجتماعی نیز مربوطاند اشاره می‌شود. آنچه که اهمیت دارد نتایج تداوم الگوی زورمندمداری است:

۱) عدم تولد فرد صاحب حقوق یا شهروند مسئول و موظف و دارای حقوق.

۲) ممتنع بودن مشارکت اجتماعی به معنای فنی و تخصصی این مفهوم. توجه شود که

جامعه بدون همکاری ادامه حیات نمی‌دهد اما همکاری ضروری، مشارکت اجتماعی به معنای فنی و تخصصی آن نیست.

۳) عدم تکامل نیروهای تغییرآفرین اجتماعی برای تبدیل شدن به طبقه اجتماعی.

۴) عدم شکل‌گیری مالکیت فردی.

۵) عدم نهادینه شدن قانون و قانون‌گرایی و بی‌حرمتی قانون.

۶) همزیستی شیوه‌های تولید ماقبل سرمایه‌داری یعنی شیوه تولید ایلیاتی، شیوه تولید زراعی و شیوه تولید پیشه‌وری شهری.

۷) عدم تکامل مفهوم عرصه عمومی یا عرصه مشاع و محدود شدن عرصهٔ عمومی به کوی و برزن و بازار با فقدان بار اجتماعی و به عنوان مکان شکل‌گیری زندگی انجمنی با عضویت فردی.

۸) عدم شکل‌گیری بزرگ زمینداری حداقل تا دورهٔ قاجار؛ گرچه شیوه‌های واگذاری زمین در قالب اقطاع و نظایر آن در دوران پس از مغول رواج یافت و برخی از اشکال مالکیت در دورهٔ صفویه به رسمیت شناخته می‌شد، لیکن هرگز بزرگ زمینداری در قالب اشرافیت موروثی پدید نیامده است.

۹) عدم رواج اخلاق مدنی و اصول رفتاری ناشی از آن.

۱۰) تداوم ویژگیهای زندگی ایلی در نظام شهری و شهرنشینی.

۱۱) عدم احساس تعلق به شهر و مکانهای عمومی و فقدان متولی برای حفظ کالبد شهرها و در نتیجه تبدیل تمامی عرصه شهری به فضای بی‌دفاع.

۱۲) ضعف جامعه مدنی و نهادهای آن و جایگزین شدن مذهب به جای جامعهٔ مدنی در بسیاری از عرصه‌ها.

۱۳) ضعف زندگی انجمنی بر اساس هویت فردی افراد و علایق آنان و شکل‌گیری زندگی انجمنی توده‌وار بر اساس روابط خونی و تبار.

۱۴) تداوم تضادهای ایلی و قبیله‌ای در شهر و لذا پاره پاره ماندن شهر از درون و عدم تبدیل آن به اجتماع (community).

۱۵) عدم شکل‌گیری اصناف مستقل و نهادهای مستقل شهری.
۱۶) بازتولید دائمی زورمندمداری به رغم مبارزات دائمی گروههای اجتماعی.
۱۷) عدم حاکمیت عقلانیت و تداوم الگوی زندگی مبتنی بر عاطفه و احساسات.
۱۸) خودمحوری چشمگیر به جای شکل‌گیری فردگرایی یا دیگرخواهی.
۱۹) افزایش قدرت انطباق افراد با شرایط متغیر به عنوان مکانیسم بقا.
۲۰) خردستیزی نهادینه شده.
۲۱) قدرگرایی و عدم آینده‌نگری و فقدان روحیه برنامه‌ریزی.
۲۲) تماشاچی بودن مردم در تحولات اجتماعی

کاربرد مفهومی همچون زورمندمداری، بازتولید آن و آثاری که فهرست شدند، با خطری عمده یعنی یکسونگری و اغراق در مفهوم زورمندمداری و آثار آن روبه‌رو است. باز هم تأکید می‌شود که تفاوت نظریه سیاست و امنیت سرزمینی با سایر دیدگاههایی که بر استبداد شرقی و از جمله ایرانی تأکید روا می‌دارند، در آن است که نظریهٔ سیاست و راهبرد سرزمینی، زورمندمداری و مفاهیم تشریح‌کننده آثار و نتایج آن را تنها به عنوان سازه‌ای نظری در قالب نمونه نظری یا مثالی «نوع کلی» (Ideal type) مورد استفاده قرار می‌دهد. همان گونه که می‌دانیم، نمونه‌های نظری از تأکید آگاهانه و یک جانبه بر برخی ویژگیهای کلیدی یا عمده کردن آنها و چشمپوشی آگاهانه و یکسویه از برخی ویژگیهای دیگر ساخته می‌شود. لذا جامعه زورمندمدار را نباید جامعه‌ای تصور کرد که در آن از بام تا شام زور عریان آن هم به شدیدترین وجهی به کار می‌رود. چنین جامعه‌ای طبعاً از کارکرد باز می‌ماند. همین امر در مورد آثار زورمندمداری نیز صادق است. برای مثال هنگامی که گفته می‌شود «زندگی انجمنی بر پایهٔ هویت مشخص فردی شکل نمی‌گیرد»، بدان معنا نیست که اساساً زندگی انجمنی به ظهور نمی‌رسد؛ چرا که هیچ جامعه‌ای بدون زندگی انجمنی قادر به ادامهٔ حیات نیست. بلکه منظور آن است که انجمن، کلوپ، تجمعهای علایقی با عضویت فردی بی‌معناست. اما در عین حال حمام زنانه و انواع سفره‌های مرادطلبی یا

سپاسگزاری از برآورده شدن حاجات برای زنان که به عضویت فردی نیازی ندارند، جانشین انجمن و کلوپ و تشکلهای علایقی می‌شود. مراسم مذهبی نیز در قالب هیئتها همین نقش را برای آحاد مردم و بیشتر برای مردان ایفا می‌کند. قهوه‌خانه و زورخانه نیز دارای چنین کارکردهایی می‌شوند. کاربرد زور، شمشیر داموکلسی است که بر فراز جامه آویخته شده است و تنها هراز چندگاهی فرود می‌آید. در عین حال نظام زورمندمدار نیز به مشروع‌سازی نیازمند است. مفهوم سلطان عادل، زمینه‌ساز کسب چنین مشروعیتی است. از سوی دیگر در نظامهای غیرزورمندمدار نیز کاربرد زور، گاه عریان و شدید رواج داشته است. تفاوت، فردی بودن اعمال قدرت در یک الگو و توافقی بودن کاربرد زور بر پایهٔ مشروعیتی زمینی در نظامی دیگر است. زمانی که مشروعیت به نفع یک طبقه (طبقهٔ حاکم) از طریق توافق طبقات و پذیرش نهادهای برخاسته از اراده افراد (مثلاً آزادان در رم) شکل می‌گیرد، عرصه عمومی قدرت گرفته، به **آحاد** مردم تعلق دارد. در نتیجه میزانی از حقوق افراد به رسمیت شناخته می‌شود و حکومت نقش میانجی طبقات را بازی می‌کند. خوشبختانه از دهه ۱۹۸۰ به بعد منابع جالبی منتشر شده است که به نقد برداشت افراطی و اغراق‌آمیز از مفهوم دیکتاتوری پرداخته‌اند. تاریخ‌نگاری جدیدی که به نقد شرق‌شناسی و انسان‌شناسی فرهنگی سنتی می‌پردازد، از آن جمله است.

الگوی تاریخی مورد بحث بر اثر گسترش الزامی نظام سرمایه‌داری جهانی، با آن رویارو می‌شود. تحولات بعدی، نظریهٔ سیاست و راهبرد سرزمینی را چندان تغییر نمی‌دهد. گرچه رابطه غرب پس از سرمایه‌داری با ایران از اواسط دوران صفویه آغاز می‌شود، لیکن ادغام اقتصاد و جامعه ایران تنها زمانی رخ می‌دهد که بحران مازاد تولید در غرب (۱۸۲۵ در انگلستان تا ۱۹۱۰ در ژاپن) ضرورت همه‌گیر شده، الگوی مصرف مشابه مغرب زمین را در جهان سوم الزامی می‌سازد. این امر به پایان دورهٔ قاجاریه مربوط است. چنین ادغامی که ناشی از دگرگونی جهان است، کارکردهای تاریخی نظام زورمندمدار را به نقطه پایان خود می‌رساند، لیکن نظام زورمندمدار به دلیل دو عامل جدید مجدداً بازتولید می‌شود که یکی نفوذ و دخالت قدرتهای خارجی و دومی که متأخرتر است، استخراج نفت و بی‌نیاز شدن

حکومت از منابع درآمدی است که پیوند حکومت و مردم را حتی در شکل کمرنگ و ظاهری آن ـ که در مفهوم سلطان عادل منعکس بوده است ـ بی‌معنا می‌سازد.

حقیقت آن است که برعکس باور دیدگاههای رسمی توسعه، پیوند جامعه جهان سوم و از جمله ایران با غرب سرمایه‌دار به معنای جایگزین شدن الگوهای ماقبل سرمایه‌داری با سرمایه‌داری نیست بلکه همان همزیستی تاریخی شیوه‌های تولید ادامه یافته، الگوی سرمایه‌داری نیز به آن اضافه می‌شود (آرتیکولاسیون شیوه‌های تولید). در نتیجه، سرمایه‌داری هر چیزی را که مانعی در جهت ادغام جوامع جهان سوم در نظام سرمایه‌داری ببیند از سر راه برمی‌دارد. اما هر آنچه را که به این ادغام یاری می‌رساند، هر چند ارتجاعی و عقب‌مانده باشد، حفظ می‌کند. کافی است به یاد آوریم که مطابق بحثهای موجود، مدرنیته از سه محور اساسی تشکیل می‌شود که عبارت‌اند از شهری شدن، صنعتی شدن و دموکراسی سیاسی. هیچ یک از این مقوله‌ها در جهان سوم مشابه غرب رخ نمی‌دهد. شهری شدن، همان گونه که اشاره شد، به تمرکز شدید جمعیت در فضای جغرافیایی و ظهور بزرگ سریِ شهری منجر می‌گردد. بخش خدمات از صنعتی شدن درون‌زا ممانعت می‌نماید و الگوی صنعتی شدن در چارچوب الگوی جایگزینی واردات محبوس می‌گردد و سرانجام آنکه به رغم جریان یافتن نهضتهای رهایی‌بخش ملی و قیامها و انقلابهایی در جهت آزادی و حقوق پایه‌ای مردم ـ که ناشی از لبه تمدن‌زای سرمایه‌داری و تناقضهای درونی آن است ـ دیکتاتوری تقویت شده، مبارزات مردم به بدترین شیوه‌ها سرکوب می‌گردد. فراموش نباید کرد که برای جلوگیری از پیروزی جنبشهای رهایی‌بخش ملی و مبارزات آزادیخواهانه و عدالت طلبانه مردم جهان سوم، دهها کودتا را از جنگ دوم جهانی به بعد در سراسر جهان تدارک دیده و به اجرا درآورده است. بررسی شرایط امریکای لاتین گویاترین سند چنین اقدامات ضدمردمی است. کودتا علیه سالوادور آلنده در شیلی و کودتای امریکایی ـ انگلیسی ۲۸ مرداد علیه حکومت مردمی دکتر مصدق از جمله معروفترین آنهاست. از این رو یکی از مهمترین محورهای مدرنیته یعنی دموکراسی سیاسی نه تنها مسیر طبیعی خود را طی نکرده است، بلکه با برنامه‌های مهندسی شده دستگاههای

اطلاعاتی غرب، منحرف شده و دستاوردهایی که حاصل تلاش مردم جهان سوم بوده، بر باد رفته است. حتی امروزه که در پرتو جهانی‌سازی و در جهت تعدیل آثار گسترده و منفی آن، تقویت جامعهٔ مدنی در سطح جهان، توانمندسازی نهادهای آن و سرانجام مردم‌سالاری در دستور کار قرار گرفته است، در حقیقت نوعی دموکراسی هدایتی و کنترل شده، تبلیغ می‌گردد و بر سر راه دموکراسی یا مردم‌سالاری مشارکتی ـ که بدیل دموکراسی نمایندگی است ـ موانع بسیاری قرار داده شده است. (نگاه کنید به پیران، ۱۳۷۵).

گرچه شهری شدن، صنعتی شدن و دموکراسی سیاسی سه محور اصلی مدرنیته تلقی شده است، لیکن جوهر اصلی مدرنیته چیزی جز عمل عقلانی و آثار و تبعات آن نیست. شهری شدن و صنعتی شدن و دموکراسی سیاسی، در چارچوبهای نظری کلاسیک و جدید، شاخصهای رواج و گسترش عقلانیت و عقلایی شدن ساختارها و کنشگران محسوب می‌شود. لیکن تحولات جهان سوم گویای تداوم حضور احساسات و عواطف در تمامی عرصه‌هاست. شرایط ایران در این زمینه به نمونه‌ای نظری، نوع مثالی یا تیپ ایده‌آل (Ideal type) نزدیک شده است. شهرنشینی ایرانی با تداوم روحیه ایلیاتی همراه است و عرصه سیاسی، عرصهٔ ارزیابی سود و زیان تلقی نمی‌شود و گویای عدم بلوغ جامعه ایرانی است (نگاه کنید به پیران، ۱۳۸۱).

۴) راهبردهای اساسی توسعهٔ اجتماعی در ایران

نگارنده در مباحث گوناگون و با رجوع به تحولات گسترده جامعه ایران به ویژه پس از «انقلاب اسلامی» کوشیده است تا نشان دهد که جامعه ایران در حال گذار به شرایط جدیدی است که در سالنامه حیات ایرانی بی‌مانند است. چنین تحولاتی در زمانی رخ داده و می‌دهد که جهان نیز به مرحلهٔ جدیدی از زندگی خود وارد شده و به قولی به دهکده‌ای می‌ماند. دگرگونیهایی که تحت عنوان کلی جهانی‌سازی یا جهانی‌شدن (Globalization) جمعبندی شده است، در عرصه نظریه‌های جامعه‌شناختی به‌سان مدرنتیه با سه محور اساسی مشخص می‌شود که عبارت‌اند از روابط متقابل اجتماعی غیرمستقیم، فن‌آوری

اطلاعـات و وحـدت اجتماعـی. محورهـای پیش گفته برای اولین بار مرزهای ملی جوامع پیشـرفته را درنوردیـده، در مقـیاس جهانـی مطرح می‌شوند. بدین دلیل دو موضوع اساسی مطرح می‌شود: نخست آنکه جامعهٔ ایرانی علاوه بر تناقضات تاریخی و تناقضات حاصل از گـذار فراگـیر اجتماعـی بـا تناقضـات ناشی از جهانی‌سازی نیز روبه‌روست. جهانی‌سازی، همـان گونه که عنوان گردید به قطبی شدن شدید جوامع منجر شده است و فقر گسترده را ارزانـی اکثریـت افـراد جوامـع ساخته است. از سوی دیگر کوچک شدن و به حاشیه رانده شـدن دولـتها ـ که پیش شرط قاعده و قانون‌زدایی برای حداکثرسازی جریان یافتن سرمایه در مقـیاس جهانـی و افزایش بی‌مانند انباشت سرمایه یعنی همان منطق درونی سرمایه‌داری اسـت ـ خطـر ظهور انواع گروههای مافیایی و غارت منابع کشورها را واقعیتی انکارناپذیر سـاخته است؛ این همه در شرایط عدم حضور یا ضعف جامعه مدنی و نهادهای آن و عدم تولـد فـرد صـاحب حقـوق یا شهروند مسئول و موظف و از سوی دیگر صاحب حق رخ مـی‌دهـد. در عیـن حـال بـا شکسـت الگوی اجتماعی ـ مردم سالارانه و به قدرت رسیدن راسـت جدیـد بـا نگاه لیبرالیسم نو به اقتصاد، تضاد سرمایه و طبیعت به بالاترین حد خود رسیده، نابودی قطعی زیست بومی انسانی یا تنها خانه مشترک همهٔ آدمیان، به امری روزمره بـدل گردیده است. جوامع جهان سوم باز هم به دلیل ضعف جامعهٔ مدنی و نهادهای آن و فقـدان یا جوان بودن جنبشهای اجتماعی جدید و از جمله جنبش پیشرو سبز یا حفاظت از محـیط زیسـت، با هجوم سرمایه‌داری جهانی به بدترین شکل و نوع انتقال شیوه‌های تولید آلوده کننده روبه‌رو هستند. بیهوده نیست که صنایع ذوب آهن، پتروشیمی و آلومینیوم ـ که روزگاری راهبردی تلقی می‌شدند و صدور آنها به جوامع جهان سوم با انواع موانع روبه‌رو بـود، امـروزه در جـای جای کشورهای جنوب سربرآورده، انواع آلودگیها را تحویل محیط زیسـت مـی‌دهـد. به همین دلیل آلوده‌سازنده‌ها و انرژی‌برها سهم کشورهای نفت‌خیز شده اسـت. در کـنار مطالب عنوان شده، الگوی سنتی سرمایه‌گذاری، ایجاد اشتغال، کاهش بیکاری و کـاهش فقـر نـیز دیگـر موضـوعیت نـدارد. زیرا سرمایه‌گذاریهای جدید تولیدی عمدتاً در صـنایع سـرمایه‌بـر و بـه تـبع آن در صنایع خودکار صورت می‌گیرد که اشتغال چندانی ایجاد

نمی‌کند؛ به همین دلیل از مفاهیمی چون پایان کار سخن به میان آمده است. محدودیت ایجاد اشتغال و قطبی شدن جوامع در کنار گسترش فردگرایی تا سر حد بیگانه‌ستیزی، یکسان سازی فرهنگی، که با نابودی فرهنگهای مختلف به‌ویژه فرهنگ اقوام در جوامع چند قومی و چند فرهنگی همراه است، و سرانجام ضعف جامعهٔ مدنی، عدم تولد فرد و شهروند، چنانچه به یادآورده شود، جملگی موضوعات توسعه اجتماعی‌اند. (نگاه کنید به پیران، ۱۳۷۵).

دومین مسئله که به شرایط ویژه ایران بازمی‌گردد به تناقضات ناشی از تحولات درونی ایران در بیست سال گذشته و تجلی آنها در جنبش مسالمت‌جو و فراگیر لیکن به بن‌بست رسیده ایران مربوط است. انقلاب اسلامی آخرین حرکت توده‌ای ایران به حساب می‌آید که با سرعتی خیره‌کننده به تغییر رژیم در ایران منجر شد. انقلاب تمام خلقی در جامعه‌ای رخ می‌دهد که تمایزات اجتماعی به تکامل نرسیده و صف‌بندیهای اجتماعی ـ اقتصادی به‌ویژه تمایزات طبقاتی یا وجود ندارد یا در حالت جنینی باقی مانده‌اند، فراموش نباید کرد که در متون و منابع ایرانی به هنگام بحث از تفاوتهای افراد جامعه، سخن از خواص و عوام به میان آمده است. جالب آنکه تفکیک خواص از عوام، تنها بر سطح درآمد استوار نیست· زیرا بازاریان بدون توجه به توان مالی از جمله عوام تلقی شده‌اند. چنین برداشتی تا انقلاب اسلامی پایدار بود و به تدریج از گستردگی آن کاسته شد. به نحوی که امروزه، به اقلیتی محدود شده است که روزگاری از جمله خواص تلقی می‌شدند. تحولات جامعه ایران در تمامی ابعاد قابل ردگیری است. جمعیت برای یک دهه با نرخ رشدی بسیار بالا (۳/۹٪)، افزایش یافت که به جوانی جمعیت منجر گردید. در عین حال برای اولین بار به هنگام سرشماری سال ۱۳۶۵، جامعه ایران، جامعه‌ای شهری تلقی گردید (بیش از نیمی از جمعیت ساکن شهرها بودند). مطالبات و الگوی زندگی روستاییان نیز شهری گردید· سطح سواد با نرخ بالا افزایش یافت؛ به گونه‌ای که درصد باسوادی در ۱۳۷۸ به ۸۳/۷٪ جمعیت رسید. درصد باسوادان جمعیت فعال کشور بیش از ۹۰درصد هستند. جمعیت دانش‌آموزی کشور در حال حاضر حدود ۱۹ میلیون نفر و جمعیت دانشجویی کشور از ۱/۵ میلیون نفر گذشته است. چنانچه تعداد افرادی که تحصیلات دانشگاهی دارند به تعداد دانشجویان

اضافه شود، رقمی بیش از سه میلیون نفر را در برمی‌گیرد. برابر سرشماری سال ۱۳۷۵ به طور متوسط ۲/۲۹ نفر با تحصیلات دانشگاهی در هر روستای کشور وجود داشته است. درصد زنان باسواد در کل کشور از ۳۶ درصد در سال ۱۳۵۶ به کمی بیش از ۷۴ درصد سال ۱۳۷۵ رسیده است. درصد زنان باسواد شهری نزدیک به ۸۳ درصد است. در حال حاضر اکثریت پذیرفته‌شدگان دانشگاههای دولتی و خصوصی کشور را دختران تشکیل می‌دهند. امید زندگی در سال ۱۳۷۹ به ۷۰/۶ سال رسیده است. ۵۳ درصد از زنان شاغل در بخش عمومی دارای تحصیلات دانشگاهی‌اند و در سال ۱۳۷۸ هفده و هفت دهم درصد اعضای هیئت علمی دانشگاههای دولتی زن بوده‌اند (نگاه کنید به پیران ۲۰۰۳، ۲۴ و سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور ۱۳۷۹).

تحولات عمیق جامعه به آمارهای ارائه شده محدود نمی‌شود. مهمترین دگرگونی کشور، تحولی کیفی است که شکل‌گیری جنبش اجتماعی گسترده ایران محصول آن است. جنبش یاد شده در برگیرنده جنبش کهن آزادیخواهی و عدالت‌طلبی، جنبش نوپای زنان، جنبش سبک زندگی که پیشاهنگان آن نوجوانان و جوانانی محسوب می‌شوند ـ که با بحران هویت روبه‌رویند ـ جنبش سخت جوان و در آغاز راه دستیابی به مصرف جمعی (collective consumption)، مسکن و شغل، جنبش حفظ محیط زیست، جنبش حفظ هویت مکانی ومحله‌ای که تازه پای در راه نهاده است و هنوز فراگیر نگردیده است. بر اثر شکل‌گیری جنبشهای یاد شده، مطالبات متنوع و نوینی در سطح جامعه مطرح گردیده است و تناقضات متعددی یا بروز کرده یا از عمق به سطح آمده و آشکار شده است. این همه در شرایطی رخ می‌دهد که جامعه دائماً تحریک می‌شود و اهمیت و ضرورت دگرگونی از سوی گروههایی آگاهانه یا ناآگاهانه نفی می‌گردد؛ که به نوبهٔ خود به تضادهای جدیدی جان می‌بخشد. فراموش نباید کرد که اجتماعات روستایی کشور نیز دارای مطالبات شهری شده‌اند. تأسیس دانشگاه آزاد اسلامی در دورافتاده‌ترین نقاط کشور ـ برکنار از هدف و نیت پدیدآورندگان آن ـ در آرایش گروههای مرجع، دگرگونی جدی در پی داشته است. به هنگامی که سطح سواد در بین برخی از گروههای سنی زنان روستایی

در فاصله‌ای ده ساله، پانزده برابر افزایش می‌یابد، جامعه با درخواست شغل گروههای جدیدی که تا کنون در بازار کار فعال نبوده‌اند، روبه‌رو می‌شود. چنانچه ساختار جامعه یا تحولاتی که صرفاً به چند مورد آن اشاره شد، خود را منطبق نسازد، بحرانی شدن شرایط آن جامعه امری قطعی است که از جمله قانونمندیهای جوامع انسانی به شمار می‌رود. از این رو توسعهٔ اجتماعی ضرورتی فراگیر و فوری به حساب می‌آید؛ به گونه‌ای که غفلت از آن، جامعه را به پرداخت هزینه‌ای بس سنگین وادار می‌سازد. زیرا دگرگونیهای مثبت جامعه در سطوح مختلف، چنانچه زمینهٔ مشارکت اجتماعی به معنای فنی و تخصصی آن را در بین آحاد مردم فراهم نیاورد و امکان دخالت یکایک اعضای جامعه در سرنوشت خویش به واقعیت زنده زندگی بدل نشود، قطبی گردیدن جامعه امری حتمی است که دیر یا زود رخ می‌دهد. از این رو عدالت اجتماعی، رفع تبعیض، پذیرش حقوق اقلیتها، ارضای نیازهای گروههای اجتماعی مختلف، دستیابی جمعیت فعال به شغلی آبرومندانه و بامعنا، دستیابی یکایک جامعه به زندگی قابل قبول و در یک کلام تدارک «آینده‌ای قابل قبول برای همگان»، ضرورتهای بدون جایگزین جامعه‌اند. توسعهٔ اجتماعی تحقق موارد یاد شده را نشانه می‌رود.

جمعبندی مباحث گذشته مشخص می‌سازد که بخش عمده ضرورتهای یاد شده در دو راهبرد اساسی و محوری یعنی شهروندمداری و پایداری خلاصه می‌گردد. شهروندمداری زمانی به امری عینی تبدیل می‌شود که یکایک افراد جامعه از حقوق معین و تعریف شده‌ای برخوردار شوند. بدیهی است هیچ حقی بدون مسئولیت و وظیفه‌مندی، معنا ندارد. بدین دلیل، شهروندی مشارکت فعال و واقعی یکایک افراد در امور جامعه را الزامی می‌سازد. بدیهی است که تحقق این امر بخش عمده‌ای از تبعیضهای رایج در جامعه را خاتمه می‌دهد. برای مثال به هنگامی که تمامی افراد جامعه در عمل شهروند صاحب حقوق، مسئول و موظف تلقی شوند، بحث حقوق اقلیتهای جامعه، بحث تبعیض زنان، عدم پذیرش حقوق نوجوانان و جوانان، تعلق عرصهٔ عمومی به یکایک افراد جامعه و دهها مورد دیگر موضوعیت خود را از دست می‌دهد. فراموش نباید کرد که شهروندی در دنیای معاصر دربرگیرندهٔ موارد ذیل است:

- شهروندی اقتصادی یا پذیرش حق افراد جامعه در دستیابی به شغل خلاق و بامعنا، بهره‌مندی یکایک افراد یا اعضای جامعه از امکانات کشور. پایان بخشیدن به نابرابریهای مادی تصنعی و خاتمه دادن به فعالیت انواع گروههای ذی‌نفوذ و در مواردی مافیایی.
- شهروندی اجتماعی یا مشارکت فعال افراد جامعه در سطوح مکانی مختلف از خرده محل گرفته تا کل کشور، برابری فرصتها. دسترسی به آموزش و پرورش در سطوح مختلف، دسترسی به امکانات بهداشتی. گذران اوقات فراغت خلاق. تعلق عرصهٔ عمومی به یکایک اعضای جامعه. پذیرش انواع زندگی انجمنی (associational life)، دسترسی به امکانات رفاه اجتماعی و خدمات اجتماعی.
- شهروندی مدنی یا پذیرش آزادی افراد جامعه، آزادی بیان، آزادی انتخاب عقیده و مذهب، حفاظت از فرد در مقابل اقدامات غیرقانونی حکومت و صاحبان قدرت و اقتدار در هر سطحی، برابری در مقابل قانون، ممنوعیت تبعیض و ....
- شهروندی سیاسی یا پذیرش حق انتخاب شدن و انتخاب کردن، دسترسی برابر به اطلاعات، پذیرش حق اعتراض، وجود ساختار فرصتهای سیاسی، پذیرش حق گردهمایی و شرکت در اجتماعات، پذیرش حق اعتصاب. ایجاد شرایط و فرصت برابر در زمینه مبارزه سیاسی و پاسخگویی تمامی مقامات کشور در تمامی سطوح در مقابل یکایک شهروندان.
- شهروندی جنسیتی یا لغو تمامی موارد تبعیض علیه زنان در تمامی زمینه‌ها و سطوح.
- شهروندی فرهنگی ـ قومی یا پذیرش حق اقلیتهای قومی و فرهنگی در حفظ هویت قومی و فرهنگی، تولید فرهنگ مادی و غیرمادی اقوام و خرده فرهنگها. پذیرش سبک زندگی اقوام، زیان آنان و نظایر آن.
- شهروندی جهانی: حق مهاجرت و انتخاب محل زندگی، پذیرش حقوق گوناگون مهاجران، مبارزه با تبعیض بر پایهٔ فقدان حق اقامت قانونی و پذیرش حقوق شهروندی اقتصادی، اجتماعی، مدنی، سیاسی، جنسیتی و فرهنگی ـ قومی مهاجران.

نگاهی به فهرست بالا مشخص می‌سازد که مفهوم شهروندی با توسعهٔ اجتماعی از همپوشی بسیار بالایی برخوردار است؛ به نحوی که تفکیک این دو در زمینه‌های مختلف تقریباً غیرممکن است.

مفهوم پایداری نیز دارای اهمیتی بدون جایگزین است. پایداری ساختار جامعه، به معنای توسعه، تکامل و برآوردن نیازهای نسل کنونی بدون به خطر انداختن توسعه، تکامل و برآوردن نیازهای نسلهای آینده است. پذیرش چنین راهبردی به جنبه‌های سخت مخرب توسعه سرمایه‌دارانه نقطه پایان می‌نهد و توسعه‌ای را می‌پذیرد که دوستدار انسان، طبیعت و اجزای آن، و نیز برابری‌طلب و تبعیض‌زداست. بر این اساس، پایداری نیز دارای ابعاد اجتماعی، فرهنگی، زیست محیطی، بوم شناختی، سرزمینی، اقتصادی، سیاسی (ملی) و سیاسی (بین‌المللی) است. (نگاه کنید به پیران، ۱۳۷۴ و sachs, 1999: 32). فقط کافی است که به مهمترین موضوعات پایداری اجتماعی و فرهنگی نظری از سر بصیرت افکنده شود تا رابطه تنگاتنگ پایداری و توسعه اجتماعی مشخص گردد. پایداری اجتماعی عبارت است از: «دستیابی به میزان قابل قبولی از وحدت و وفاق اجتماعی، توزیع عادلانه درآمد، اشتغال کامل یا خوداشتغالی به نحوی که زندگی قابل قبول و آبرومندانه ممکن گردد و سرانجام دسترسی عادلانه به منابع و خدمات اجتماعی. پایداری فرهنگی نیز عبارت است از: پذیرش دگرگونی در عین تداوم؛ به بیان دیگر تعادل بین احترام به سنتها و نوآوری و به هنگام بودن. ایجاد توانمندی و ظرفیت لازم برای طراحی» پروژه ملی «شامل خوداتکایی، درون‌زایی در مقابل سلطه‌پذیری یا تقلید کورکورانه مدلهای بیگانه، اعتمادبه‌نفس عمومی در عین پذیرش تحولات جهانی و تعامل فرهنگی در شرایط جهانی شدن ناگزیر». در خاتمه باید گفت که آینده‌ای قابل قبول برای یکایک ایرانیان در گرو توسعه راستین، دوستی انسان با طبیعت است. توسعهٔ اجتماعی جزء لاینفک چنین توسعه‌ای است که به آگاه‌سازی همگانی، بسیج عمومی و عزم ملی نیاز دارد.

این زمان بگذار تا وقت دگر

منابع References

۱ـ پیران، پرویز. (۱۳۶۷ و ۱۳۶۸). «**شهرنشینی شتابان و ناهمگون: مسکن نابهنجار**» (مجموعه ۱۲ مقاله و گزارش تحقیق). تهران: اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی.

۲ـ پیران، پرویز. (۱۳۶۸). «**توسعه برون‌زا و شهر: مورد ایران**»: صفحات ۷۹ الی ۱۰۰ در کتاب شهرهای جدید، فرهنگی جدید در شهرنشینی. تهران: وزارت مسکن و شهرسازی.

۳ـ پیران، پرویز. (۱۳۶۹ ـ ۱۳۷۰) «**مفهوم فراگیر برنامه‌ریزی و ضرورت آن در ایران**» (مجموعه ۵ مقاله) اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی.

۴ـ پیران، پرویز. (۱۳۷۴). «**پایداری و شهروندمداری در برنامه جامع توسعه تهران**»: به سوی نهادهای جامعه مدنی. تهران: دفتر پژوهشهای فرهنگی.

۵ـ پیران، پرویز. (۱۳۷۳). **به سوی نهادهای جامعه مدنی: طرح شهردار مدرسه یا آموزش مشارکتهای اجتماعی و شهروندی**، (سه جلد). تهران: معاونت اجتماعی ـ فرهنگی شهرداری.

۶ـ پیران، پرویز. (۱۳۷۸). «**امتناع جامعه ایران از مشارکت به معنای فنی و تخصصی: استبداد و مشارکت**» (مجموعه ۵ مقاله). هفته‌نامه آرمان، شماره‌های ۱۰۳ الی ۱۰۷.

۷ـ پیران، پرویز. (۱۳۷۵). «**نگاهی به تحولات پایان قرن بیستم (جهانی‌سازی)**. اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی.

۸ـ پیران، پرویز. (اردیبهشت ۱۳۸۰). «**در ایران چیزی به عنوان مشارکت اجتماعی نداشته‌ایم**». ایران، شماره ۱۷۹۰.

۹ـ پیران، پرویز. (۱۳۸۰ تا ۱۳۸۲). «**جنبشهای اجتماعی شهری با نگاهی به شرایط ایران**» (مجموعه ۱۳ مقاله). ماهانه آفتاب.

۱۰ـ پیران، پرویز. (۱۳۷۹). «**فقر و شورشهای شهری با نیم نگاهی به شرایط ایران**»، کتاب فقر در ایران، رئیس‌دانا، فریبرز و دیگران. دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی.

۱۱ـ پیران، پرویز (با همکاری مسعود محمدی الموتی و ملیحه شیانی). (۱۳۷۹). **گزارش نهایی کارگاه توسعهٔ اجتماعی و نقش شوراها**. تهران: سازمان ملل متحد.

۱۲ـ دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، سازمان ملل متحد در تهران. (۱۳۷۶). **گزارشی کوتاه پیرامون اجلاس جهانی توسعهٔ اجتماعی (اجلاس کپنهاگ)**. تهران.

۱۳ـ فکوهی، ناصر. (۱۳۸۰). «**تعارض سنت و مدرنیته در عرصهٔ توسعهٔ اجتماعی در ایران**». نامه انجمن جامعه‌شناسی ایران، شماره ۳.

14- Albrow, Martin & King, Elizabeth. (1990). **Globalization, Knowledge & Society**. London: Sage publications.

15- Boudon, Raymond & Bourricaud, Francois. (1989). **A Critical Dictionary of Sociology**. London: Routledge.

16- Faris, Robert E (ed). (1966). **Handbok of Modern Sociology**. Chicago: Rand McNally & Co.

17- Mitchell, Duncan G. (ed). (1970). **A Dictionary of Sociology**. London: Routledge & Kengan Poul.

18- Outwaite, William & Bottomore, Tom. (eds). (1993). **The Blackwell Dictionary of Twentieth century Social Thought**. Oxford: Basil Blackwell.

19- Piran, Parviz. (2002). **A Rapid Social Assessment & Poverty Mapping in Iran**. World Bank.

20- Piran, Parviz. (2002). **Poverty Alleviation in Sistan & Baluchestan:** The case of Shirabad, UNDP.

21- Piran, Parviz. (2004). **Socio – cultural studies on Reproductive Health conditions & Health Seeking Behaviors in Five Selected Districts in Iran**, UNFPA, (in progress).

22- Rennie, John Keith. (2002). (etal). **World Bank Social Development Strategy**. Washington Dc. WB.

23- Rennie, John Keith (etal). (2003). **Securing a future for all, MNA Region Strategy For Social Development**. Washington Dc. WB Nov.

24- UNESCO, (1994). **Towards the preparation of the World Summit** for **Social Development**, UNESCO.